



انضمام مفعول و ارتباط آن با نوع عمل در زبان فارسی

والی رضایی^۱

مریم ترابی^۲

چکیده

در این تحقیق، وقوع انضمام در افعال بر حسب نوع عمل مورد بررسی قرار گرفته است تا مشخص شود که ارتباط فرایند انضمام با طبقات نمودی فعل چگونه است. بدین منظور، تعدادی از افعال متعدی متعلق به چهار طبقه ایستا، کنشی، پایا و لحظه‌ای از متون نوشتاری و گفتاری انتخاب شده و انضمام‌پذیری آنها با معیارهایی چون معیار معنایی، جانشینی، مصدرسازی، شم زبانی، مبتداسازی، قلب نحوی و افزودن قید، مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که فرایند انضمام با نوع عمل فعل در ارتباط است و بسامد وقوع آن در طبقات نمودی مختلف، متفاوت است؛ بدین معنی که افعال ایستا و پایا شرایط حضور در این فرایند را ندارند، افعال لحظه‌ای استعداد انضمام‌پذیری پایینی دارند. انضمام مفعول عمدتاً در افعال کنشی رخ می‌دهد، زیرا افعال کنشی تأثیر بیشتری بر مفعول دارند و بر اساس اصل تصویرگونگی فاصله زبانی آنها کاهش می‌یابد. در افعال انضمامی، از آنجا که ترکیب اسم و فعل دلالت بر مفهوم واحدی دارد، براساس تصویرگونگی تمایل بر این است که از نظر ساختاری نیز به صورت واحدی بیان شوند.

کلیدواژه‌ها: انضمام، دستور نقش و ارجاع، نوع عمل، افعال کنشی

✉ valirezai66@yahoo.com

✉ torabimaryam@yahoo.com

۱- استادیار زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسؤول)

۲- کارشناسی ارشد زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

تاریخ پذیرش: ۱۵/۰۴/۹۳

تاریخ دریافت: ۱۰/۱۲/۹۲

۱. مقدمه

انضمام اسم عبارتست از همراه شدن اسم و فعل به گونه‌ای که ترکیب حاصل به‌عنوان گزاره فعلی به کار رود. ترکیب شدن اسم و فعل سبب می‌شود تا از لحاظ معناشناختی یک واحد معنایی ایجاد شود و از لحاظ نحوی فعل متعدی به فعل لازم تبدیل گردد؛ به عبارتی ظرفیت فعل کاهش یابد. این فرآیند زمانی رخ می‌دهد که موضوع غیرارجاعی محمول (که موضوع درونی آن است) به فعل منضم شود.

(۱) الف) علی درسش را خواند.

ب) علی درس خواند.

در جمله (۱- الف)، «درس» دارای دو نشانه دستوری (ضمیر متصل و نشانه مفعول) است. اما در جمله (۱- ب)، همه نشانه‌های دستوری خود را از دست داده و فعل حاصل، لازم است و مصدر «درس خواندن» یک مصدر انضمامی است که یک واحد معنایی را شکل می‌دهد. در این حال، موضوع درونی یعنی «درس» از حالت ارجاعی به غیرارجاعی تبدیل شده و با فعل همراه گشته و به‌صورت فعل مرکب لازم، در بافت دستوری عمل کرده است.

در این پژوهش که به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام گرفته، سعی شده است فرایند انضمام مفعول در زبان فارسی با رویکردی نقش‌گرا مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد و توصیفی از شرایط و چگونگی وقوع انضمام در طبقات فعلی ارائه گردد. پیکره زبانی مورد استفاده در این پژوهش متشکل از داده‌هایی است که از متون نوشتاری، گفتار روزانه مردم و فرهنگ سخن جمع‌آوری شده است. داده‌های این تحقیق شامل ۱۰۰ فعل ساده و مرکب از طبقات نمودی مختلف می‌باشد. از آنجا که تنها افعال متعدی می‌توانند در فرایند انضمام شرکت کنند، داده‌های این پژوهش از میان افعال متعدی انتخاب شده‌اند و سعی شده است افعالی گزینش شوند که از لحاظ معنایی نمونه‌اعلای طبقه نمودی خود باشند. در نهایت، داده‌های مذکور با معیارها و آزمون‌های زبانی مورد تحلیل واقع می‌شوند.

۲. پیشینه تحقیق

فرایند انضمام در زبان‌های مختلف دارای ویژگی‌ها و شرایط وقوع خاصی است و با رویکردها و مبانی نظری متفاوتی توجیه می‌شود که هر کدام با توجه به پیش فرض‌های نظری ویژه آن رویکرد یا نظریه، درصدد ارائه تعریفی از فرایند انضمام بوده‌اند. رویکردهای نحوی^۱، واژگانی^۲ و نحوی-واژگانی^۳، چارچوب‌های نظری مطالعات داخلی و خارجی در مورد فرایند انضمام هستند.

1. syntactic approach
2. lexical approach
3. morphosyntactic approach

ساپیر^۱ (۱۹۱۱) از نخستین زبان‌شناسانی است که به مطالعه فرایند انضمام در زبان‌های گوناگون پرداخته و آن را فرایندی ساختواژی می‌داند و بر این باور است که روابط منطقی که در اکثر زبان‌ها توسط قواعد نحوی نشان داده می‌شود، در برخی از زبان‌ها از طریق فرایندهای ساختواژی ابراز می‌شود. وی معتقد است فرایند انضمام نمی‌تواند همزمان نحوی و ساختواژی باشد و فرض دوگانه بودن این فرایند را رد می‌کند.

میتون^۲ (۱۹۸۴) انضمام اسم را برای انواع صرفی‌شدگی^۳ به‌کار می‌برد و اذعان می‌دارد در زبان‌هایی که چنین ساخت‌هایی وجود دارد، برابر نحوی آنها نیز در آن زبان موجود است. به عقیده وی، ساختواژی شدن باید نقش‌مند باشد، یعنی ساخت ساختواژی حاصل از انضمام دارای نقش و وظیفه‌ای مستقل و متفاوت از ساخت نحوی قبل از انضمام است. چرا که وجود دو ساخت هم‌ارز در زبان حشو است و با اصل اقتصاد در زبان مغایرت دارد.

بیکر^۴ (۱۹۸۸) نیز فرایند انضمام اسم را براساس نظریه^۵ حاکمیت و مرجع‌گزینی مورد مطالعه قرار داده و آن را فرایندی نحوی می‌داند. وی معتقد است همان روابط معنایی که میان واحدهای سازنده ترکیب حاصل از انضمام وجود دارد، بین مفعول و سایر موضوع‌ها با فعل هم وجود دارد. به عبارتی دیگر، یک ساخت انضمامی و ساخت غیرانضمامی معادل آن، از نظر تعداد موضوعات یکسان بوده و از یک ژ-ساخت واحد مشتق شده‌اند. وی این دو ساخت را "هم‌معنای تتایی"^۶ می‌داند. همچنین، زیایی بالای این فرایند را شاهدهی بر عملکرد آن در حوزه^۷ نحو محسوب می‌کند.

روزن^۸ (۱۹۸۹) نیز این فرایند را واژگانی محسوب کرده است و با در نظر گرفتن دو نوع انضمام اسم مرکب^۹ و انضمام طبقه‌نما^{۱۰}، اظهار نموده است که در انضمام اسم مرکب، مفعول به فعل منضم منضم می‌شود و با کاهش یکی از ظرفیت‌های فعل و جذب یکی از نقش‌های تتایی آن، فعل متعدی تبدیل به فعل لازم می‌شود. در حالی که در انضمام اسم طبقه‌نما، فعل همچنان متعدی باقی می‌ماند چرا که در این نوع انضمام تنها اسم به فعل منضم می‌شود و جذب نقش تتایی توسط فعل اتفاق نمی‌افتد.

اسپنسر^{۱۱} (۱۹۹۵) فرایند انضمام را در زبان چوکچی^{۱۲} بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که این زبان در بسیاری موارد تحلیل نحوی بیکر را تأیید می‌کند، مثلاً زیایی فرایند انضمام،

1. Sapir
2. Mithun
3. morphologization
4. Baker
5. thematic paraphrase
6. Rosen
7. compound noun
8. classifier noun
9. Spencer
10. Chukchi

ارجاعی بودن عنصر منضم شده، منضم شدن فاعل از فعل‌های صرفاً غیرمفعولی و این که انضمام اسم، جابجایی مفعول غیرصریح را تغذیه می‌کند. از طرفی، موارد دیگری در این زبان حاکی از عدم کارآمدی تحلیل نحوی بیکر در مورد انضمام است. از این‌رو، اسپنسر رویکرد صرفی را در توجیه برخی موارد انضمام در این زبان مناسب‌تر می‌داند و اذعان می‌دارد فرایند انضمام در چوکچی با هیچ کدام از رویکردهای صرفی و نحوی مطابقت کامل ندارد.

دبیرمقدم (۱۳۷۶) در پژوهشی که در مورد افعال مرکب زبان فارسی انجام داده است، با استناد به آثار پژوهشگران ایرانی و خارجی نتیجه می‌گیرد که هیچ کدام از آنها به فرایند انضمام اسم به عنوان فرایند سازنده‌ی فعل مرکب در زبان فارسی اشاره نکرده‌اند. وی تشکیل فعل مرکب در زبان فارسی را فرایندی زایا می‌داند و آن را به‌عنوان یکی از ویژگی‌های شاخص رده‌شناختی این زبان قلمداد می‌کند و بر خلاف بسیاری از زبان‌شناسان و دستورنویسان که فرایند ساخت فعل مرکب را فرایندی نحوی تلقی می‌کنند، آن را فرایندی ساختوازی می‌داند که به حوزه مطالعات صرف مربوط می‌شود.

البرزی ورکی (۱۳۷۷) انضمام را از منظر "دستوری‌شدگی" مورد بررسی قرار داده و استدلال کرده است که افعال را می‌توان بر مبنای واژگانی بودن، دستوری بودن و یا در مرحله گذار از فعل اصلی به کمکی تقسیم‌بندی نمود. وی معتقد است برونداد انضمام مفعول و فعل متعدی، ممکن است یک فعل لازم و یا یک فعل متعدی باشد.

ارکان (۱۳۸۵) پیوستگی و انسجام تکواژهای موجود در ساختار افعال انضمامی را شاهدهی بر ادعای صرفی بودن این فرایند دانسته و با اشاره به کلمات مرکبی همچون "ناهارخوری" و "گروگان‌گیری" که از افعال انضمامی "ناهار خوردن" و "گروگان‌گرفتن" حاصل شده‌اند، فرض صرفی بودن انضمام را قوی می‌داند. منصوری (۱۳۸۶) اذعان می‌دارد داده‌های زبان فارسی حاکی از آن است که گستردگی دامنه انضمام در این زبان را نمی‌توان با رویکردی صرفاً صرفی یا نحوی و بدون در نظر گرفتن ابعاد کاربردشناختی تبیین کرد. به عقیده وی، فرایند انضمام یک پدیده قطعی نیست. از این‌رو، آن را در یک سمت پیوستاری می‌داند که در سوی دیگر آن فرایند ترکیب است و مرز قاطعی بین این دو وجود ندارد.

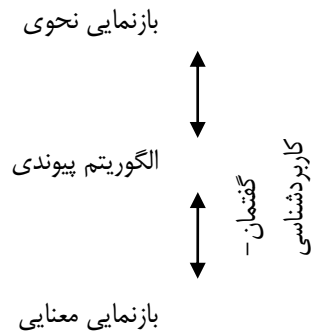
شقایق (۱۳۸۶) جایگاه انضمام در زبان فارسی را حوزه صرف می‌داند و تصریح می‌کند با توجه به اینکه در رویکرد نحوی تنها انضمام حاصل از حرکت مفعول صریح پذیرفته شده است (به دلیل حاکمیت فعل بر رد مفعول صریح)، انضمام عناصر دیگری چون ابزار، مکان و وسیله را نمی‌توان با این رویکرد توجیه کرد. همچنین، رویکرد نحوی مدعی انفصال تمامی توصیفگرهای مفعول در ساخت انضمامی است در حالی که در زبان فارسی توصیفگر هسته گروه اسمی دارای نقش مفعول، می‌تواند به عنوان مفعول غیرصریح در ساخت حاضر باشد.

رضایی (۱۳۸۶) انضمام را به‌عنوان یکی از فرایندهای کاهش ظرفیت بررسی کرده و در چارچوب دستور نقش و ارجاع استدلال می‌کند که این فرایند در سطح معنایی بند اتفاق می‌افتد و دلیل آن عوامل گفتمانی و کاربردشناختی است.

نعمتی (۱۳۹۱) نیز انضمام را فرایندی واژگانی می‌داند و وجوه تمایز آن را با توالی نحوی اسم و فعل بررسی کرده است. وی معتقد است همجواری فعل و اسم بدون وابسته، و یا ویژگی غیرارجاعی بودن اسم، لزوماً منجر به انضمام نمی‌شود، بلکه ممکن است نتیجه فرایند نحوی برهنه‌سازی اسم باشد که فرایندی پیش‌انضمامی است.

۳. مبانی نظری

این تحقیق در چارچوب نظریه دستوری نقش‌گرا انجام شده است. بنابراین، در این بخش به معرفی این نظریه و به ویژه نظریه نوع عمل^۱ در طبقه‌بندی افعال می‌پردازیم. دستور نقش و ارجاع ارجاع نظریه‌ای نقش‌گرا است که برای اولین بار در دهه ۱۹۸۰ میلادی توسط ون ولین و فولی مطرح شد. صورت نهایی و کامل این نظریه در ون ولین و لاپولا (۱۹۹۷) و ون ولین (۲۰۰۵) معرفی گردیده است. پرسش اصلی که منجر به طرح و پیدایش این نظریه گردید، این است که چگونه می‌توان بین حوزه‌های نحو، معناشناسی و کاربردشناسی در نظام‌های دستوری زبان‌های مختلف تعامل برقرار کرد. وجه تمایز دستور نقش و ارجاع از رویکردهای صورت‌گرا، قابلیت توصیف و ادراک ساختار آن با ارجاع به معنی و نقش ارتباطی است. از آنجا که این نظریه اعتقادی به سطح انتزاعی ندارد و برای جمله تنها یک سطح قائل است، ماهیتی غیراشتقاقی دارد. در این نظریه ساخت نحوی و معنایی با هم ترکیب می‌شوند و ساخت معنایی به‌عنوان بخش اساسی در نظر گرفته می‌شود. وظیفه اصلی این دستور توصیف تعامل پیچیده صورت و معنا در زبان می‌باشد. از ویژگی‌های برجسته دستور نقش و ارجاع می‌توان به کفایت تبیینی و رده‌شناختی آن اشاره کرد که درصدد کشف جنبه‌هایی از ساختار بند است که در همه زبان‌ها یافت می‌شود (ون ولین، ۲۰۰۵: ۱۶). در شکل ۳-۱ انگاره دستور نقش و ارجاع نشان داده شده است.



شکل ۱: انگاره دستور نقش و ارجاع (ون ولین، ۲۰۰۵: ۲)

۳-۱. ساخت نحوی

ساخت نحوی در این نظریه یک لایه‌ای است و از تقابل میان محمول^۱ و موضوع^۲ و نیز تقابل میان موضوع و غیرموضوع^۳ به وجود می‌آید. دستور نقش و ارجاع معتقد به حضور این سه لایه در تمام زبان‌های جهان است. این لایه‌ها دارای ترتیب خطی نیستند و ترتیب آن‌ها تحت تأثیر عوامل متعدد تغییر می‌کند.



شکل ۲: عناصر معنایی در ساخت لایه‌ای بند

۳-۲. ساخت معنایی

ساخت معنایی یکی از بخش‌های اساسی و بنیادین دستور نقش و ارجاع است و بر اساس نمایش واژگانی^۴ افعال نشان داده می‌شود. برای دست یافتن به نظریه‌ای که وضعیت‌های امر^۵ متفاوت فعل و دیگر عناصر محمولی را تشریح کند و بتواند تفاوت میان موقعیت‌ها^۶، رویدادها^۷، فرایندها^۸ و کنش‌ها^۹ را مشخص کند، نظریه^۹ نوع عمل مورد استفاده قرار می‌گیرد. این واژه آلمانی که توسط

1. predicate
2. argument
3. non-argument
4. lexical representation
5. states of affairs
6. situations
7. events
8. processes
9. actions

وندلر^۱ (۱۹۶۷) ارائه شد، در انگاره‌ی داوتی^۲ (۱۹۷۹) به کار رفت و بر اساس آن افعال بر حسب نمودشان به طبقاتی تقسیم شدند. طبقات فعلی در ابتدا براساس تقسیم‌بندی وندلر به چهار طبقه تقسیم شدند که عبارتند از ایستا، کنشی، لحظه‌ای و پایا. طبقه‌ی کنشی-پایا بعدها توسط داوتی به این تقسیم‌بندی افزوده شد. افعال ایستا بیانگر کنش خاصی نیستند و تنها نشان‌دهنده‌ی یک حالت هستند و به همین دلیل است که قابلیت استمرار ندارند. مثل: دوست داشتن، دانستن، ترسیدن، بودن، خواستن. افعال کنشی نمایانگر کنش و عمل هستند و دارای مراحل می‌باشند که نیازمند گذر زمان هستند و به این دلیل قابلیت استمرار دارند. این افعال نمود پایانی^۳ ندارند. مثل نوشتن، نوشیدن، خوردن، خواندن. در جمله‌ی زیر فعل "نوشتن" به صورت کنشی به کار رفته‌اند.

(۲) علی نامه نوشت.

افعال لحظه‌ای از جمله فعل‌های تغییر حالت^۴ هستند، یعنی در مفهوم آنها تغییر حالتی از یک حالت به حالتی دیگر صورت می‌گیرد. این افعال در یک آن رخ می‌دهند و نمود پایانی دارند اما قابلیت استمرار ندارند. مثل: افتادن، ترکیدن، گرفتن، شکستن.

افعال پایا همچون افعال لحظه‌ای در زمره‌ی فعل‌های تغییر حالت قرار می‌گیرند ولی چون به صورت آنی انجام نمی‌گیرند، دارای قابلیت استمرار هستند. این افعال نمود پایانی دارند. مثل: آب شدن، حل شدن، ذوب شدن، خشک شدن، یاد گرفتن.

افعال کنشی - پایا هم به آن دسته از افعال کنشی گفته می‌شود که دارای نمود پایانی شده‌اند. این افعال قابلیت استمرار دارند. به عبارتی هر گاه موضوع دوم فعل‌های کنشی، ارجاعی باشد، طبقه‌ی نمودی آن تغییر یافته و کنشی-پایا می‌شود. مثل: خوردن در جمله "علی غذا را خورد."

۳-۱-۳. نقش‌های معنایی

دستور نقش و ارجاع نقش‌های معنایی^۵ را به شکلی متفاوت از دستورهای دیگر معرفی می‌کند. در این دستور، نقش‌های معنایی در سه سطح بررسی می‌شوند. در سطح اول، نقش‌های معنایی ویژه‌ی فعل قرار دارند که در واقع معنایی است که خود فعل در بر دارد. مثلاً دونده، خورنده، خواننده و غیره. در سطح دوم، نقش‌های معنایی خاص یا روابط پذیرنده^۶ قرار دارند که در واقع تعمیم‌های معنایی مرتبط با نقش‌های سطح اول می‌باشند. در سطح سوم، نقش‌های معنایی تعمیم یافته قرار دارند که آنها را فرانش‌های معنایی می‌نامند و شامل اثرگذار^۷ و اثرپذیر^۸ هستند. فرانش‌های

1. Vendler
2. Dowty
3. endpoint
4. change of state
5. semantic roles
6. thematic relations
7. actor
8. undergoer

معنایی در بخش‌های بسیاری از دستور نقش و ارجاع ایفای نقش می‌کنند و بر اساس آنها مقوله‌های نحوی دیگر توصیف می‌شوند که از آن میان می‌توان به بحث ظرفیت و تعدی، مجهول‌سازی و حالت نشانی اشاره کرد. دستور نقش و ارجاع بین ظرفیت نحوی و معنایی تفاوت قائل است. در این دستور، منظور از ظرفیت نحوی تعداد موضوع‌های معنایی محمول می‌باشد. باید توجه داشت که ظرفیت نحوی و معنایی بر هم منطبق نیستند. بر این اساس، تعدی فعل طبق ظرفیت معنایی مشخص می‌شود نه بر طبق ظرفیت نحوی. بنابراین، می‌توان گفت اگر در ساختار یک بند تنها یک فرانش وجود داشته باشد، آن بند لازم است و در صورتی که دو فرانش وجود داشته باشد آن بند متعدی می‌باشد. انضمام اسم نیز یکی از فرایندهای مرتبط با نقش‌های معنایی است که ظرفیت و تعدی فعل را از طریق تبدیل مفعول ارجاعی به غیرارجاعی و حذف یکی از نقش‌های معنایی جمله تغییر می‌دهد. از آنجا که منظور از ظرفیت در دستور نقش و ارجاع، ظرفیت معنایی است نه نحوی (ون ولین و لاپولا، ۱۹۹۷: ۱۵۰)، تعداد نقش‌های معنایی در جمله نشان دهنده ظرفیت آن هستند. بنابراین، انضمام با تعداد فرانش‌ها یا به عبارتی نقش‌های معنایی تعمیم‌یافته در جمله (یعنی اثرگذار و اثرپذیر) در ارتباط است. هرگاه مفعول در جمله‌ای که فعل آن متعدی است، به صورت ارجاعی و مشخص باشد، نقش معنایی اثرپذیر را احراز می‌کند و نهاد دارای نقش معنایی اثرگذار خواهد بود. در این حالت هر کدام از نقش‌های معنایی ماهیتی مستقل دارند و معنایی مجزا از آنان دریافت می‌شود. حال چنانچه مفعول نشانه‌های ارجاعی خود را از دست بدهد و به صورت غیرارجاعی درآید، از لحاظ معنایی دیگر یک اثرپذیر محسوب نمی‌شود زیرا اثرپذیر همیشه ارجاعی است و تحت تأثیر شرکت‌کنندگان در رخداد قرار می‌گیرد (پیوی، ۲۰۱۰: ۱۵۶). در این حال، مفعول در کنار فعل قرار می‌گیرد تا به عنوان بخشی از فعل، هویت معنایی خود را انتقال دهد و بدین ترتیب به صورت بخشی از فعل درمی‌آید و به آن منضم می‌شود. بنابراین، در جمله‌ای که مفعول آن به فعل منضم شده است، تنها یک فرانش (اثرگذار) وجود دارد. در مثال (۳- الف)، جمله دارای دو فرانش اثرگذار و اثرپذیر است. در جمله (۳- ب)، با تبدیل مفعول ارجاعی به غیرارجاعی، فرانش اثرپذیر حذف شده و تنها نقش معنایی اثرگذار باقی می‌ماند. در این حالت، مفعول منضم به فعل دیگر نقش معنایی ندارد اگر چه نقش نحوی خود را حفظ کرده است.

(۳) الف) خیاط لباسها را دوخت.

اثرگذار اثرپذیر

ب) خیاط لباس دوخت.

اثرگذار

۴. معیارهای تشخیص انضمام

برای بررسی داده‌ها و تحلیل آنها قبل از هر چیز لازم است ساخت‌های انضمامی را از ساخت‌های غیرانضمامی - که شباهت بسیار با آنها دارد - متمایز کرد. بدین منظور معیارهایی برای تشخیص این دو ساخت در نظر گرفته شده است. در این بخش از پژوهش به معرفی مهم‌ترین معیارها در تشخیص انضمام پرداخته می‌شود که عبارتند از معیار معنایی، اسم جنس بودن مفعول، متمایز کردن توالی‌های انضمامی از توالی‌های نحوی اسم و فعل، مصدرسازی، جان‌سینی، مبتداسازی، قلب نحوی، شم زبانی و افزودن قید، که هر کدام از این موارد به‌طور اجمالی توضیح داده می‌شوند.

۴-۱. اسم جنس بودن مفعول

یکی از شرایط مهم برای منضم شدن مفعول به فعل، اسم جنس بودن آن است. از همین رو، در مواردی که مفعول صریح به صورت غیرارجاعی ظاهر می‌شود، نمی‌تواند به فعل منضم شود. اسم جنس به فرد یا گروه خاصی مربوط نمی‌شود بلکه به طبقه آن چیز یا شیئی دلالت می‌کند (لاینز، ۱۹۷۷: ۴۴۹). مثلاً اسم‌هایی چون "غذا، فرش، ظرف و لباس" اسم جنس هستند و هر کدام می‌توانند سرنمون طبقه‌ای از اشیاء باشند و در ساخت فعل‌های انضمامی چون "غذاخوردن، فرش بافتن، ظرف شستن و لباس دوختن" شرکت کنند. اما زیرطبقه‌هایی این اسامی مانند "آبگوشت، گلیم، بشقاب و شلوار" نمی‌تواند در کنار فعل ساختی انضمامی تشکیل دهد. کارکرد اسم جنس در ساخت انضمامی، محدود کردن نوع عمل به مجموعه‌ای از اشیایی است که اسم بر آنها دلالت می‌کند.

۴-۲. تفاوت انضمام و برهنه‌سازی اسم

توالی مفعول و فعل همیشه منجر به ایجاد یک ساخت انضمامی نمی‌شود. اگر مفعول اسم جنس نباشد، این همجواری تنها یک توالی اسم و فعل محسوب می‌شود که از فرایند نحوی برهنه‌سازی اسم ایجاد شده است. ماینر^۱ (۱۹۸۶: ۲۴۵) معتقد است اسم‌های برهنه شده موضوع قابل شناسایی فعل هستند و هنوز بخشی از فعل نشده‌اند ولی در انضمام، اسم بخشی از فعل است و نه تنها به لحاظ نحوی با فعل آمیخته شده، بلکه از لحاظ معنایی نیز با فعل عجین شده است. بر این اساس، اهمیت ارجاعی اسامی برهنه و اسامی منضم متفاوت است؛ زیرا در فرایند انضمام، واژه جایگاه مستقلی ندارد اگرچه هنوز ساخت‌های معادل غیرانضمامی آن در زبان موجود باشد. اما در برهنه‌سازی اسم، علی‌رغم ارجاع‌دهی بسیار ضعیف اسم، وضعیت مستقل آن هنوز باقیست. مثلاً "غذا خوردن و درس خواندن" توالی یک اسم جنس و یک فعل را نشان می‌دهند که از ترکیب آنها مفهوم فعلیتی یکپارچه برداشت می‌شود و با اطمینان می‌توان گفت که این توالی‌ها انضمامی هستند، اما "پیتزاخوردن و مجله خواندن" تنها توالی‌هایی از فعل و موجودیتی که فعل در ارتباط با آنها انجام شده را نشان می‌دهند و نمی‌توان آنها را توالی‌هایی انضمامی تلقی کرد.

۳-۴. معیار معنایی

چنانچه حاصل انضمام بتواند برای ارجاع به یک فعالیت نهادینه شده که بسامد بالایی دارد به کار رود و یا ناظر بر فعالیتی باشد که به صورت عادت‌مند رخ می‌دهد و در آن وضعیت ارجاعی موضوع، فاقد اهمیت باشد، می‌توان گفت آن ساخت انضمامی است (میتون، ۱۹۸۴: ۸۵۶). بررسی داده‌ها با معیار معنایی نشان می‌دهد که در افعال کنشی "غذا خوردن، درس خواندن، ظرف شستن و بت پرستیدن" می‌توان پیوستگی و پایداری این ساخت‌ها را که به صورت یک امر روزمره و عادی رخ می‌دهند، ملاحظه کرد. این وضعیت در مورد افعال ایستایی همچون "جواب دانستن، عروسک خواستن و خطاطی دوست داشتن" صدق نمی‌کند زیرا به راحتی می‌توان این ساخت‌ها را از هم گسست، ضمن این که هیچ کدام از آنها حاکی از امری عادی و پرسامد نیست. افعال لحظه‌ای نیز تنها در حالتی که دارای مفهوم فعالیتی عادت‌مند باشند، در زمره گزاره‌های معنایی پیوسته و مستقل درمی‌آیند. مثلاً فعل‌های "زباله ریختن و مجوز گرفتن" ناظر به کاری نهادینه شده هستند در حالی که از مفهوم افعال لحظه‌ای "شیشه شکستن، طناب بریدن و کارگر کشتن" چنین معنایی استنباط نمی‌شود. افعال پایا نیز قادر به ساخت عبارتی با ترکیب پایدار و مفهومی عادت‌مند و متداول نیستند.

۴-۴. شم زبانی

شم زبانی یکی از راه‌های سنجش جملات زبان است که می‌توان آن را به نوعی دانش شهودی زبانمندان در مورد زبان مادری‌شان تلقی کرد و به همین علت معیار مناسبی برای قضاوت درباره دستوری یا غیردستوری بودن جملات زبان و یا وجود ابهام در آنها است. به دلیل پیوستگی میان اجزای ساخت انضمامی، گویشوران زبان مفهوم فعالیتی واحد و نهادینه شده را از چنین ساخت‌هایی استنباط می‌کنند و بین توالی‌های اسم و فعل در ساخت‌های انضمامی و سایر توالی‌های اسم و فعل تفاوت قائل هستند و تا حد زیادی در این مقوله اتفاق نظر دارند (میتون و کوربت، ۱۹۹۹: ۶۴). مثلاً ترکیب فعلی "غذا خوردن" از نظر گویشوران یک فعل انضمامی است اما ترکیب "پیتزا خوردن" به عنوان یک فعل انضمامی مورد قبول شم زبانی گویشوران قرار نمی‌گیرد. در سنجش داده‌ها با شم زبانی گویشوران نیز نتایجی حاصل شد که حاکی است معمولاً ترکیبات اسم و فعل کنشی قادر به تولید ساخت‌هایی هستند که مورد تأیید شم زبانی قرار می‌گیرد. گویشوران زبان فارسی ترکیباتی با افعال ایستا مانند "عروسک خواستن، منطقه شناختن، مشکل فهمیدن" را گزاره‌ای واحد و مستقل که دارای معنایی نهادینه شده باشد، نمی‌دانند. این در حالی است که ترکیباتی با افعال کنشی مانند "غذا خوردن، لباس دوختن، نقشه کشیدن، گل چیدن، نامه نوشتن و فرش بافتن" را گزاره‌هایی واحد و یکپارچه تلقی می‌کنند و آنها را در بافت جملات زبان به کار می‌برند. در مورد افعال لحظه‌ای نیز شم زبانی اذعان می‌دارد تنها آن دسته از افعال لحظه‌ای که

دستخوش فرایند انضمام می‌گردند، به‌عنوان عبارت فعلی یکپارچه و متداول در زبان تلقی می‌شوند.

۴-۵. مصدر سازی

آنچه در این قسمت قابل توجه است، حضور مصدر ساخت‌های انضمامی در کاربرد واقعی است. وقتی یک توالی اسم و فعل، انضمامی باشد، مصدر حاصل از این ساخت را می‌توان به‌عنوان ترکیبی مستقل و واحد در بافت زبانی استفاده کرد و بسامد کاربرد آن نیز بالاست، در حالی که کاربرد مصدر حاصل از ساخت‌های غیرانضمامی در زبان رایج نیست. مثلاً مصدر "فیلم دیدن" از فعل کنشی "دیدن" به‌عنوان یک سازه مستقل، امکان حضور در یک بافت زبانی را دارد و می‌توان آن را در جمله‌ای چون جمله (۴) بکار برد. پس "فیلم دیدن" یک فعل انضمامی است. اما در مورد مصدر "شیشه شکستن" از فعل لحظه‌ای "شکستن" و مصدر "خبر شنیدن" از فعل ایستای "شنیدن" چنین وضعیتی دیده نمی‌شود و نمی‌توان گفت هر کدام از این ترکیبات به صورت مستقل، قابل استفاده در یک جمله هستند.

(۴) * فیلم دیدن یکی از سرگرمی‌های بچه‌های آسایشگاه بود.

(۵) * شیشه شکستن تنها گناهی بود که تا دوازده سالگی مرتکب شده بود.

(۶) * خبر شنیدن شرايطی دارد.

در مورد افعال پایا نیز عدم امکان وقوع انضمام منجر به ایجاد توالی‌هایی از اسم و فعل می‌شود که به‌عنوان یک فعل مرکب، مصدر متعارف و نهادینه شده‌ای در زبان ندارند. جملات زیر از این دست هستند:

(۷) * رمز فراموش کردن معضل جدید کارشناسان گروه شده است.

(۸) * سبک پدید آوردن هنر ذهن‌های خلاق است.

(۹) * بیماری تشخیص دادن خارج از دانش او بود.

(۱۰) * لباس خشک کردن یکی از کارهای روزمره کارگر بیمارستان بود.

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، افعال کنشی-پایا با تغییر وضعیت ارجاع مفعول، دچار تغییر در وضعیت عمل می‌شوند و به همین دلیل در مورد کاربرد مصدر در زبان، همان حکم افعال کنشی برایشان جاری است.

۴-۶. جانشینی

در افعال انضمامی تنها همان اسمی که با فعل همراه شده این قابلیت را دارد که منضم شود و به‌عنوان بخشی از فعل وارد ساخت انضمامی شود. حال، اگر این اسم با اسم دیگری جایگزین شود، دیگر نمی‌توان به‌طور قطع گفت ترکیب جدید هم انضمامی است. مثلاً ترکیب "غذا خوردن" را می‌توان یک فعل واحد محسوب کرد در حالی که "آبگوشت خوردن" تنها یک ترکیب از فعل و موجودیتی که فعل در ارتباط با آن انجام شده، حاصل شده است و یا در مورد فعلی چون "ماهی

گرفتن "می توان با قاطعیت گفت که یک گزاره‌ی فعلی واحد و یکپارچه است در حالی که اگر اسم‌های "گوزن و یا میگو" جانشین "ماهی" شوند، ترکیب "گوزن گرفتن" و یا "میگو گرفتن" دیگر فعل انضمامی به دست نمی‌دهد. بنابراین، پیوستگی و یکپارچگی ساخت‌های انضمامی و نیز بسامد کاربرد آنها در بافت‌های زبانی، مانع از امکان جانشینی اسمی دیگر به جای اسم منضم می‌شوند.

۴-۷. مبتداسازی

در مبتداسازی، مفعول از جایگاه اولیه خود به ابتدای جمله آمده و برجسته می‌شود. در این حالت، چنانچه فعل انضمامی باشد، مبتداسازی جزء اسمی فعل، منجر به غیرعادی شدن جمله می‌شود اگرچه ممکن است جمله بدساخت نشود مانند جمله (۱۱.ب). اما در حالتی که مبتداسازی در مورد مفعول افعال غیرانضمامی صورت بگیرد، جمله حاصل دستوری خواهد بود.

(۱۱) الف) بچه‌ها درس خواندند.

ب) #درس بچه‌ها خواندند.

(۱۲) الف) بچه‌ها درس را خواندند.

ب) درس را بچه‌ها خواندند.

۴-۸. قلب نحوی

قلب نحوی فرایندی است که در نتیجه آن ترتیب سازه‌های تشکیل دهنده یک جمله جابه‌جا شده و توالی بی‌نشان آنها دگرگون می‌شود. ضمن این دگرگونی سازه‌ای نشانه‌های دستوری هر سازه به حالت اولیه خود باقی می‌ماند و تنها ترتیب اجزاء به گونه‌ای متفاوت درمی‌آید. این فرایند عمدتاً ناشی از عوامل کاربردشناختی و گفتمانی است و در زبان ادبی بسیار متداول است. نکته‌ای که این فرایند را به عنوان یکی از معیارهای تشخیص انضمام معرفی می‌کند، پیوستگی نسبتاً پایداری است که بین اسم و فعل در ساخت انضمامی وجود دارد و مانع از قلب یکی از اجزای فعل انضمامی می‌شود. مثلاً در جمله (۱۳-الف)، توالی بی‌نشان سازه‌های جمله‌ای با فعل انضمامی نشان داده شده است و در جمله (۱۳-ب)، قلب نحوی در مورد سازه فعلی، جمله را بد ساخت نکرده است زیرا کل سازه فعلی دچار قلب شده نه فقط جزئی از آن. این در حالی است که جملات (۱۴-ج) و (۱۴-د) به دلیل قلب نحوی اجزای ساخت انضمامی به طور مجزا، بدساخت شده‌اند.

(۱۳) الف) دانش‌آموزان درس خواندند.

ب) درس خواندند دانش‌آموزان.

ج) *خواندند دانش‌آموزان درس.

د) *دانش‌آموزان خواندند درس.

حال اگر سازه‌های همین جمله با فعلی غیرانضمامی دچار قلب نحوی شود، دگرگونی یک‌یک آنها ممکن بوده و جملات حاصل دستوری هستند. مثال (۱۴) شاهدهی بر این ادعاست:

(۱۴) الف) دانش‌آموزان درس را خواندند.

ب) درس را خواندند دانش‌آموزان.

ج) درس را دانش‌آموزان خواندند.

د) خواندند درس را دانش‌آموزان.

بنابراین، می‌توان گفت از آنجا که فعل انضمامی یک سازه همبسته و واحد است، نمی‌توان تنها جزء اسمی یا فعلی آن را قلب کرد بلکه کل سازه دچار قلب می‌شود در حالی که در افعال غیرانضمامی، امکان قلب سازه‌ها به صورت منفرد وجود دارد.

۹-۴. افزودن قید

یکی از ویژگی‌های ساخت‌های انضمامی، همبستگی اسم و فعل است که باعث می‌شود همجواری آنها به عنوان یک سازه منفرد تلقی شود. بنابراین، امکان افزودن قید میان اجزای یک ساخت انضمامی وجود ندارد چون قیدها کل سازه‌ی مرکب را توصیف می‌کنند نه بخشی از آن را (دبیرمقدم، ۱۳۷۶:۳۸). این در حالی است که بین توالی‌های نحوی اسم و فعل می‌توان قید اضافه کرد و جمله هم خوش ساخت باقی می‌ماند. مثال‌های زیر این مسأله را نشان می‌دهند.

(۱۵) الف) مریم دیروز درس خواند.

ب) *مریم درس دیروز خواند.

(۱۶) الف) مریم دیروز درس را خواند.

ب) مریم درس را دیروز خواند.

۵. انضمام در طبقات فعلی با نوع عمل مختلف

در این بخش، انضمام‌پذیری تعدادی از افعال متعدی زبان فارسی که دارای نمودهای متفاوتی هستند، طبق معیارهای مذکور بررسی می‌شوند. نگارندگان برای این منظور حدود ۱۰۰ فعل را مورد بررسی قرار داده‌اند که در اینجا از هر طبقه تنها ۵ فعل آورده شده است. قابل ذکر است که در این بخش علاوه بر افعال متعدی ساده، از افعال متعدی مرکب نیز استفاده شده است؛ زیرا انضمام تنها در افعال ساده اتفاق نمی‌افتد و افعال مرکب نیز با احراز شرایط لازم، در این فرایند شرکت می‌کنند.

۵-۱. افعال ایستا

افعال ایستا بیانگر کنش خاصی نیستند و عمدتاً یک حالت را نشان می‌دهند. هرچند این گونه فعل‌ها نیازمند گذر زمان هستند، اما به دلیل نداشتن مفهوم کنش دارای مراحل انجام کار نمی‌باشند. به همین دلیل، قابلیت استمرارپذیری ندارند و نمود پایانی هم در مفهوم این افعال یافت نمی‌شود. ایستاها بیان‌کننده ویژگی‌ها، حالات روانی، مالکیت و مکان می‌باشند. نقش این طبقه

فعلی در تبیین ویژگی‌های هر طبقه آنقدر تعیین کننده است که برخی زبان‌شناسان معتقدند افعال یا ایستا هستند یا غیرایستا. افعال ایستا می‌توانند لازم و یا متعدی باشند. جملات زیر دارای افعال ایستای متعدی می‌باشند.

(۱۷) دانستن:

الف) علی جواب معما را می‌دانست.

ب) *علی جواب می‌دانست.

*جواب دانستن

در این مثال، "جواب دانستن" نمی‌تواند فعل انضمامی باشد زیرا از لحاظ معنایی این ترکیب یک واحد معنایی یکپارچه نیست و معنای هر جزء به طور مستقل دریافت می‌شود. شم زبانی هم این ترکیب را به عنوان فعلی انضمامی که ناظر بر فعالیت نهادینه شده باشد، تأیید نمی‌کند زیرا بسامد وقوع این ترکیب در بافت زبان بسیار پایین است. "جواب" نیز اسم جنس نیست و کلمات دیگری مانند "راز، پاسخ، راه‌حل، آدرس و غیره" را می‌توان جانشین آن کرد و ترکیبات "راز دانستن، پاسخ دانستن، راه‌حل دانستن، آدرس دانستن و ..." را تولید کرد که هیچ‌کدام انضمامی نیستند و تنها توالی‌های نحوی اسم و فعل می‌باشند.

(۱۸) فهمیدن:

الف) من مشکل شما را می‌فهمم.

ب) *من مشکل می‌فهمم.

*مشکل فهمیدن

در این مثال "فهمیدن" به معنای "درک کردن" است کما اینکه می‌تواند به معنای "آگاه شدن" باشد که در آن صورت دیگر فعل ایستا نبوده و پایا محسوب می‌شود چون مفهوم تغییر حالت از ندانستن به دانستن را القا می‌کند. مثلاً در جمله (۱۹)، "فهمیدن" در معنای "آگاه شدن" به کار رفته و فعلی پایا است.

(۱۹) پس از مدت‌ها علت سرفه‌های پدرش را فهمید. (از علت سرفه‌های پدرش آگاه شد.)

(۲۰) خواستن:

الف) بچه عروسکش را می‌خواهد.

ب) بچه عروسک می‌خواهد.

*عروسک خواستن

(۲۱) دوست داشتن:

الف) من خطاطی را خیلی دوست دارم.

ب) من خیلی خطاطی دوست دارم.

*خطاطی دوست داشتن

افعال ایستای "مادر دوست داشتن، آشپزی دوست داشتن، پیاده‌روی دوست داشتن" نیز همچون "خطاطی دوست داشتن" انضمامی نیستند؛ زیرا فاقد معیارهای انضمام هستند.

(۲۲) شناختن:

الف) برادرم منطقه غرب کشور را کاملاً می‌شناسد.

ب) *برادرم کاملاً منطقه می‌شناسد.

* منطقه شناختن

در این مثال، فعل "شناختن" در مفهوم "آشنا بودن" به‌عنوان فعلی ایستا به‌کار رفته است. قابل ذکر است که فعل "شناختن" را می‌توان با وضعیت عمل لحظه‌ای نیز به‌کار برد. مثلاً در جمله (۲۳) "شناختن" فعلی لحظه‌ای است.

(۲۳) علی مرد ضارب را شناخت.

۴-۵. افعال کنشی

افعال کنشی همان‌گونه که از اسمشان برمی‌آید، شامل کنش و عمل هستند و می‌توان آنها را به‌صورت استمراری به‌کار برد؛ زیرا دارای مراحل هستند که نیازمند گذر زمان است. اگرچه ابتدا و انتهای رخداد در این افعال مشخص نیست، به عبارتی نمود پایانی ندارند. این افعال نیز می‌توانند لازم یا متعدی باشند. در زیر تعدادی از افعال کنشی متعدی در ساخت جملات به‌کار رفته‌اند.

(۲۴) خواندن:

الف) بچه‌ها با هم آوازهای کودکانه می‌خواندند.

ب) بچه‌ها با هم آواز می‌خواندند.

فعل انضمامی: آواز خواندن

در این مثال، "آواز" اسم جنس است و همجواری آن با فعل کنشی "خواندن"، یک ساخت انضمامی تشکیل داده است که از آن مفهوم فعالیتی واحد و نهادینه شده دریافت می‌شود و شم زبانی هم این ترکیب را به‌عنوان یک گزاره فعلی مستقل می‌پذیرد. با جایگزین کردن اسم‌های دیگری همچون "شعر و درس" به جای "آواز" ساخت‌های انضمامی "شعر خواندن و درس خواندن" تولید می‌شوند.

(۲۵) خوردن:

الف) سربازان در سایه درختان نخل غذایشان را می‌خوردند.

ب) سربازان در سایه نخل غذا می‌خوردند.

فعل انضمامی: غذا خوردن

فعل "خوردن" قادر به منضم کردن مفعول‌های دیگری همچون "دارو خوردن، سوگند خوردن، ناهار خوردن، شام خوردن و ..." نیز می‌باشد. اما مفعول‌هایی که اسم جنس نباشند و ویژگی

ارجاعی آنها هنوز حفظ شده باشد، به فعل کنشی "خوردن" منضم نمی‌شوند. ترکیبات "بستنی خوردن، ساندویچ خوردن و شکلات خوردن" این‌گونه هستند.

(۲۶) چیدن:

الف) بچه‌ها با شادی و شغف گل‌های باغ را می‌چیدند.

ب) بچه‌ها با شادی و شغف گل می‌چیدند.

فعل انضمامی: گل چیدن

با وجود این که ترکیب‌های "خوشه چیدن و میوه چیدن" نیز دارای مفعول اسم جنس هستند، اما به دلیل بسامد بسیار پایین این ساخت‌ها نمی‌توان آنها را افعالی انضمامی قلمداد کرد.

(۲۷) سرودن:

الف) زهره با الهام از طبیعت شعرهای زیبایی می‌سراید.

ب) زهره با الهام از طبیعت شعر می‌سراید.

فعل انضمامی: شعر سرودن

(۲۸) شستن:

الف) همسرش بعد از رفتن مهمان‌ها تا پاسی از شب ظرف‌های کثیف را می‌شست.

ب) همسرش بعد از رفتن مهمان‌ها تا پاسی از شب ظرف می‌شست.

فعل انضمامی: ظرف شستن

"لباس شستن و فرش شستن" افعال انضمامی دیگری هستند که با فعل کنشی "شستن" ساخته می‌شوند. اما ترکیبات "بشقاب شستن، جوراب شستن و حیاط شستن" را نمی‌توان فعل انضمامی تلقی کرد.

۳-۵. افعال لحظه‌ای

افعال لحظه‌ای تنها در یک لحظه روی می‌دهند و وقوع رخداد در آنها در چنان زمان کوتاهی است که اصلاً نمی‌توان برای این افعال قائل به ویژگی استمرار بود. افعال لحظه‌ای در بردارنده مفهوم تغییر حالت هستند و نقطه پایان آنها مشخص است. مثال‌های زیر جملاتی با افعال لحظه‌ای متعدی را نشان می‌دهند.

(۲۹) گرفتن:

الف) فیلم جدید اصغر فرهادی مجوز اکران گرفت.

ب) فیلم جدید اصغر فرهادی مجوز گرفت.

فعل انضمامی: مجوز گرفتن

فعل لحظه‌ای "گرفتن" با اسم‌های "مدرک و گواهی" نیز همراه شده و ساخت‌های انضمامی

"مدرک گرفتن و گواهی گرفتن" را تولید می‌کند.

(۳۰) انداختن:

الف) دخترک با بی‌حوصلگی داخل حوض سنگ‌های ریز می‌انداخت.

ب) دخترک با بی‌حوصلگی داخل حوض سنگ می‌انداخت.

* سنگ انداختن

در این مثال، "انداختن" به معنای "پرت کردن" است.

(۳۱) بلعیدن:

الف) مار بوأ بلافاصله طعمه‌اش را بلعید.

ب) * مار بوأ بلافاصله طعمه بلعید.

* طعمه بلعیدن

(۳۲) یافتن:

الف) احمد بعد از امتحان جامدادی‌اش را زیر انبوه کیف و کتاب‌های همکلاسانش

یافت.

ب) * احمد بعد از امتحان زیر انبوه کیف و کتاب‌های همکلاسانش جامدادی یافت.

* جامدادی یافتن

"یافتن" در مفهوم "پیدا کردن" بکار رفته است. برای این فعل می‌توان افعال "فرصت

یافتن و سعادت یافتن" را نیز مثال زد که ساخت‌هایی غیرانضمامی هستند.

(۳۳) سپردن:

الف) مدیر مدرسه مسئولیت دانش‌آموزان را به معلم پرورشی سپرد.

ب) مدیر مدرسه به معلم پرورشی مسئولیت سپرد.

* مسؤولیت سپردن

"امانت سپردن" نیز فعلی غیرانضمامی است که در آن فعل قادر به منضم کردن مفعول خود

نیست.

۵-۴. افعال پایا

افعال پایا از جمله افعال غیرپویا هستند که در گذر زمان اتفاق می‌افتند و تغییر حالتی را از

مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر نشان می‌دهند و داشتن قابلیت استمرار در افعال پایا به همین دلیل

است. در این افعال، انتهای بازه‌ی زمانی که تغییر حالت در آن اتفاق می‌افتد، مشخص است. بنابراین،

افعال پایا زمان-محدودند. جملات زیر دارای افعال پایا می‌باشند.

(۳۴) فروختن:

الف) فروشنده‌ی دوره‌گرد جنس‌هایش را با قیمت پایینی فروخت.

ب) فروشنده‌ی دوره‌گرد با قیمت پایینی جنس فروخت.

* جنس فروختن

فعل "فروختن" در کنار مفعول‌های دیگری که اسم عام هستند، ترکیباتی چون "مواد فروختن، کبریت فروختن، آدم فروختن و سبزی فروختن" می‌سازد که همگی غیرانضمامی می‌باشند.

(۳۵) **آفریدن:**

الف) خداوند برای تجلی صفاتش انسان را آفرید.

ب) *خداوند برای تجلی صفاتش انسان آفرید.

* انسان آفریدن

ترکیب‌های "حماسه آفریدن، شادی آفریدن و افتخار آفریدن" نیز به دلیل اسم جنس نبودن مفعول و عدم پیوستگی بین اسم و فعل و نیز بسامد پایین کاربرد ترکیب در کلام گویشوران، انضمامی محسوب نمی‌شوند.

(۳۶) **آموختن:**

الف) علی در دوره‌های فنی حرفه‌ای مهارت‌های بسیاری آموخت.

ب) * علی در دوره‌های فنی حرفه‌ای مهارت آموخت.

* مهارت آموختن

"آموختن" در مفهوم یاد گرفتن "به کار رفته است و معنی "یاد دادن" از آن دریافت نمی‌شود. افعال "هنر آموختن و حرفه آموختن" نیز مانند "مهارت آموختن" شرایط ساخت‌های انضمامی را احراز نکرده‌اند و تنها توالی‌هایی نحوی هستند که هر جزء در بافت زبان معنای خاص خود را می‌رساند.

(۳۷) **خریدن:**

الف) سرپرست باشگاه برای تمام فوتبالیست‌ها کفش‌های استاندارد خرید.

ب) سرپرست باشگاه برای تمام فوتبالیست‌ها کفش خرید.

* کفش خریدن

"خانه خریدن، لباس خریدن و کتاب خریدن" نمونه‌های دیگری از عدم وقوع انضمام در فعل پایای "خریدن" هستند.

(۳۸) **یاد گرفتن:**

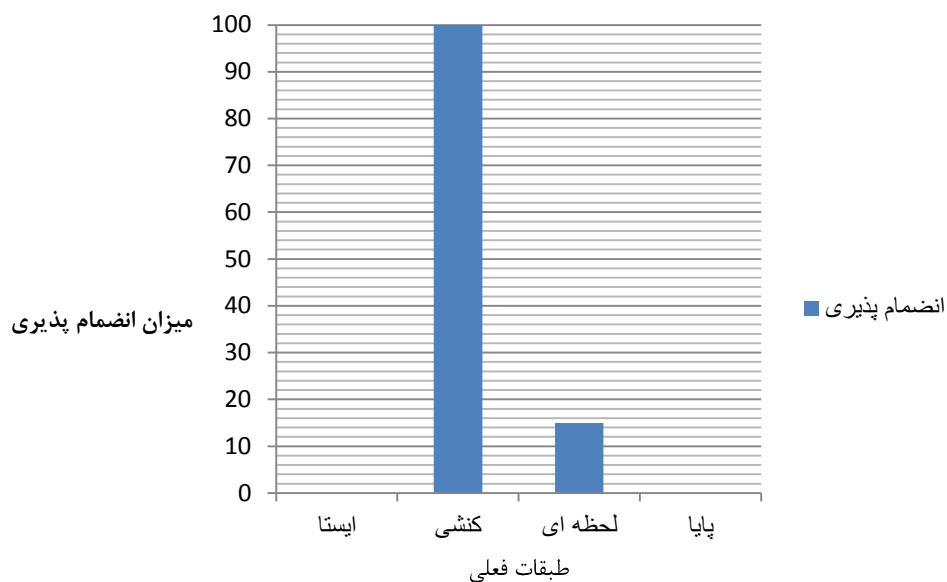
الف) من خیاطی را از مادر نازنین یاد گرفتم.

ب) من از مادر نازنین خیاطی یاد گرفتم.

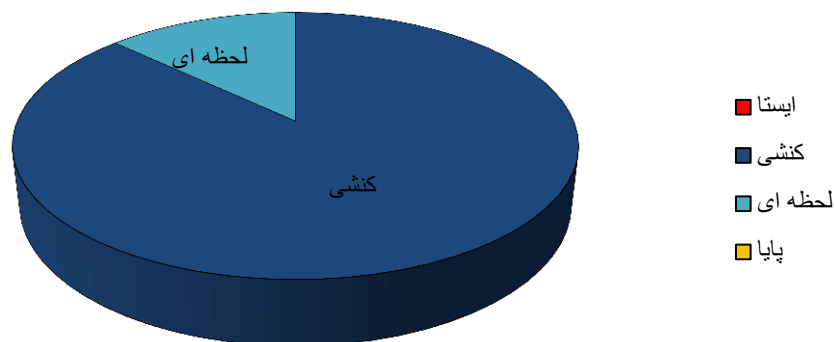
انضمامی: *خیاطی یاد گرفتن

"آشپزی یاد گرفتن، رانندگی یاد گرفتن و شنا یاد گرفتن" نیز ترکیباتی غیرانضمامی با فعل "یاد گرفتن" هستند.

در اینجا میزان انضمام پذیری طبقات چهارگانه افعال در نمودارهای زیر نشان داده می‌شود.



شکل ۴: نمودار میله‌ای میزان انضمام‌پذیری در طبقات فعلی



شکل ۵: نمودار دایره‌ای میزان انضمام‌پذیری در طبقات فعلی

۶. تبیین

در این جستار، با توجه به نمودارهای آماری فوق مشخص گردید که انضمام فرآیندی است که عمدتاً در افعال کنشی رخ می‌دهد. حال باید به این پرسش پاسخ داد که چرا این گونه است. به نظر می‌رسد که انضمام در افعال کنشی به دلیل تأثیر پذیری بیشتر فعل کنشی بر مفعول خود است. افعال کنشی از آنجا که پویا بوده و بر عمل دلالت دارند، مفعول خود را بیشتر از سایر طبقات فعلی تحت تأثیر قرار می‌دهند. هایمن (۱۹۸۵: ۱۰۶) معتقد است که مفاهیمی که یکدیگر را تحت تأثیر قرار دهند و به عنوان یک واحد درک شوند از نظر مفهومی به هم نزدیک بوده و در نتیجه بر اساس تصویر گونگی فاصله زبانی^۱ از نظر صوری نیز به هم نزدیک خواهند بود. گرفت (۲۰۰۳: ۲۱۴) نیز اشاره نموده است که کاهش فاصله زبانی در نتیجه کاهش استقلال زبانی است. بنابراین، می‌توان گفت از آنجا که فعل کنشی تأثیر بیشتری بر مفعول دارد بر اساس تصویر گونگی فاصله زبانی آنها کاهش یافته و به عنوان یک واحد منفرد یعنی فعل مرکب ظاهر می‌شوند. همان گونه که در بخش (۴) نشان داده شد، در فعل‌هایی که مفعول را به خود منضم می‌نمایند گروه اسمی مفعول و فعل ارتباط محکم‌تری داشته و به آسانی مفعول را نمی‌توان جابه‌جا نمود، در حالی که در موارد غیر انضمامی این فرآیند بسیار آسان‌تر صورت می‌پذیرد. جابه‌جایی مفعول در ساخت‌های انضمامی باعث افزایش فاصله زبانی شده و اصل تصویر گونگی نقض می‌شود.

نتیجه‌گیری

دستور نقش و ارجاع، انضمام در زبان فارسی را حاصل کاهش ظرفیت معنایی فعل و تغییر تعدی آن می‌داند. به عبارتی افعال متعدی که در ساخت منطقی خود دارای بیش از یک موضوع باشند، دارای دو فرانش معنایی اثرگذار و اثرپذیر هستند که در صورت همراه شدن بی‌واسطه مفعول و فعل که در نتیجه انفصال مفعول از نشانه‌های دستوری رخ می‌دهد، موضوع دوم دیگر نقش معنایی اثرپذیر را ایفا نخواهد کرد و جمله تنها یک فرانش اثرگذار خواهد داشت. در این حال، ظرفیت نحوی جمله، دو و ظرفیت معنایی جمله، یک می‌باشد. یعنی مفعول وجود دارد اما دیگر استقلال سازه‌ای قبل را نداشته و به فعل منضم شده است.

همچنین، این تحقیق نشان می‌دهد که فرایند انضمام با طبقات فعلی در رابطه است و با وجودی که برای وقوع آن بحث ظرفیت و تعدی مطرح است، تمام افعال متعدی قادر به منضم کردن مفعول خود نیستند. افعال ایستا دارای مفعول به معنای واقعی نیستند و از همین رو تسلط کامل بر آن ندارند. بنابراین، شرایط لازم برای شرکت این افعال در فرایند انضمام وجود ندارد. مفعول افعال کنشی استعداد بالایی در منضم شدن به فعل دارد، پس بالاترین میزان احتمال وقوع انضمام، در این طبقه‌ی فعلی است. در افعال لحظه‌ای، ارجاعی بودن مفعول و قرار گرفتن آن در

1. linguistic distance

مرتب‌های پایین سلسله مراتب شمول معنایی، منجر به عدم امکان حضور آن در ساخت‌های انضمامی می‌شود. بنابراین، شمار اندکی از افعال لحظه‌ای ساخت‌های انضمامی تشکیل می‌دهند. در افعال پایا داشتن دیرش طولانی در مفهوم فعل و در افعال لحظه‌ای دیرش بسیار کم در وقوع فعل، مانع از تلقی همجواری اسم و فعل به‌عنوان یک ساخت انضمامی می‌شود، زیرا در این افعال توالی اسم و فعل از پیوستگی کافی برخوردار نیست و از این همجواری، ترکیبی پایدار حاصل نمی‌شود. شایان ذکر است در طبقه افعال پایا نیز همچون طبقه افعال لحظه‌ای، ماهیت مفعول عامل بازدارنده‌ای در وقوع انضمام است، زیرا در اکثر موارد مفعول صریح، اسم جنس نیست و رخداد روی اثرپذیری رخ می‌دهد که تنها می‌تواند از نشانه‌های دستوری خود جدا شود بدون اینکه تبدیل به اسم جنس شود. بنابراین، طبق داده‌های این پژوهش، می‌توان افعال پایا را به‌عنوان طبقه‌ای که قابلیت تشکیل ساخت انضمامی ندارند، تلقی کرد. در نهایت، نشان دادیم که دلیل انضمام بالا در افعال کنشی بر اساس اصل تصویر گونگی فاصله زبانی قابل توجیه است.

منابع

- ارکان، فائزه (۱۳۸۵)، «فرایند انضمام اسم: رویکردی صرفی یا نحوی (بر مبنای نمونه‌ای از داده‌های زبان فارسی)»، *مجله زبان و زبان‌شناسی*، شماره ۴، صص ۹۵-۱۱۰.
- البرزی ورکی، پرویز (۱۳۷۷)، «نقدی بر مقاله فعل مرکب در زبان فارسی»، *مجله پژوهش، نشریه دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه تهران*، شماره ۵، صص ۶۹-۸۹.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۴۸)، *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۷۶)، «فعل مرکب در زبان فارسی». *مجله زبان‌شناسی*، سال دوازدهم، شماره ۱ و ۲، صص ۲-۴۶.
- جهان‌پناه تهرانی، سیمین‌دخت (۱۳۶۳)، «فعل‌های لحظه‌ای و تداومی در زبان فارسی امروز»، *مجله زبان‌شناسی*، شماره ۲، صص ۶۴-۱۰۰.
- رضایی، والی (۱۳۸۶)، «تحلیلی نقش‌گرا از کاهش ظرفیت فعل در زبان فارسی»، *مجموعه مقالات هفتمین همایش زبان‌شناسی ایران*، صص ۱۹-۳.
- شریفی، عبدالرحیم (۱۳۹۰)، *طبقه‌بندی نمودی فعل‌های زبان فارسی براساس دستور نقش و ارجاع*، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، گروه زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان.
- شقاقی، ویدا (۱۳۸۶)، «انضمام در زبان فارسی»، *دستور*، سال سوم، شماره ۳، صص ۳-۳۹.
- معزی‌پور، فرهاد (۱۳۸۸)، *بررسی ساخت اسنادی‌ساز در زبان فارسی بر پایه دستور نقش و ارجاع*، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، پژوهشکده زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- منصوری، مهرداد (۱۳۸۶)، «انضمام در زبان فارسی»، *مجله زبان و زبان‌شناسی*، سال ششم، شماره ۲ و ۳، صص ۱۲۵-۱۴۰.
- نعمتی، فاطمه (۱۳۹۱)، «نگاهی بر وجوه تمایز انضمام و توالی نحوی اسم و فعل»، *مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی ایران*، جلد دوم، صص ۸۳۷-۸۴۷، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- Baker, M. C. 1988. *Incorporation a Theory of Function Changing*. Chicago: University of Chicago Press.
- Cook, V. J. 1988. *Chomsky's Universal Grammar*. Blackwell Publishers LTD.
- Dowty, D. 1979. *Word Meaning and Montague Grammar*. Dordrecht: Ridel.
- Croft, W. 2003. *Typology and Universals*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Foley, W. A. and Van Valin Robert D. 1984. *Functional Syntax and Universal Grammar*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Gerdts, D. B. 1998. "Incorporation. *The Handbook of Morphology*". Edited by Andrew, Spencer and Arnold M Zwicky(eds.). Massachusetts: Blackwell Publishers LTD.
- Hyman, J. 1985. *Natural Syntax*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Krober. A. 1911. "Incorporation as a linguistic process". *American Anthropologist*, 13:577-584.
- Lyons, J. 1977). *Semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Miner, K. 1986. "Noun stripping and loose incorporation in Zuni". *International Journal of American Linguistics*. 52:242:254.
- Miner, K.(1989). "A note on noun stripping". *International Journal of American Linguistics*. 55:476-477.
- Mithun, M. 1984. "The evolution of noun incorporation". *Language*. 60: 847- 894.
- Mithun, M. and G. Corbett, 1999. "The effect of noun incorporation on argument structure in Lunella Mereu". *The Boundaries of Morphology and Syntax*, 49-71. Amsterdam: John Benjamin.
- Nemati, F. 2010. "Incorporation and complex predication in Persian" *Proceeding of the LFG10 Conference*. University of Konstanz. CSLIP On-line Publications.
- Pavey, E. L. 2010. *The Structure of Language, An Introduction to Grammatical Analysis*. Cambridge: Cambridge university press.
- Rezai, V. 2003. *A Role and Reference Grammar Analysis of Simple Sentences in Farsi (Modern Persian)*. PhD Dissertation. University of Isfahan.
- Rosen. S. 1989. "Two types of noun incorporation", *Language*, 219- 310.
- Sapir, E. 1911. "The problem of noun incorporation American language". *American Anthropologist*. 13: 250 - 282.
- Spencer, A. 1995. "Incorporation in Chukchi". *Language*. 71:3,439- 449.
- Thomsen, O. N. and M. Herslund(2002). *Complex Predicates and Incorporation: A Functional Perspective*. Copenhagen: C. A. Ritzel.
- Vahedi-langrudi, M. 1996. *The Syntax, Semantics and Argument Structure of Complex Predicates in Modern Farsi*. PhD thesis. University of Ottawa.
- Van Valin, R. D. and R. J. Lapolla, 1997. *Syntax: Structure, Meaning and Function*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Van Valin, R. D. 2001. *An Introduction to Syntax*. Cambridge: Cambridge University Press.

-
- Van Valin, R. D. 2004. *A Short Introduction to Role and Reference Grammar*. Cambridge: Cambridge University Press.
 - Van Valin, R. D. 2005. *Exploring The Syntax- Semantics Interface*. Cambridge: Cambridge University Pres